

باکوننیستها در عمل

گزارش قیام اسپانیا در تابستان ۱۸۷۳

فردریش انگلس

ترجمه سهراب شباهنگ

فردریش انگلس

نکات مقدماتی درباره

«باکونینیستها در عمل، گزارش

قیام اسپانیا در تابستان ۱۸۷۳»*

به امید اینکه توضیحات وقایع نگارانه زیر فهم گزارشی را که بعداً می‌آید آسان سازد.

روز نهم فوریه ۱۸۷۳ آمده پادشاه اسپانیا حوصله‌اش از تخت و تاج بسرآمد و بعنوان نخستین شاه اعتصابی از سلطنت کناره گرفت. روز دوازدهم [فوریه] جمهوری اعلام شد. درست پس از آن یک شورش کارلیستی در استانهای باسک نشین رخ داد.

روز دهم آوریل یک مجلس مؤسسان انتخاب شد که در آغاز ماه ژوئن گردهم آمد و در تاریخ ۸ ژوئن اعلام جمهوری فدرال کرد. روز یازدهم کابینه جدیدی زیر رهبری پی ای مارگال Pi Y Margall به وجود آمد. در همان زمان کمیسیونی برای تدوین قانون اساسی انتخاب شد، اما جمهوریخواهان

* - در متن چند کم دقتی کوچک در زمینه تاریخ حوادث صورت گرفته است: جمهوری در اسپانیا در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۷۳ اعلام شد و انتخابات مجلس مؤسسان در تاریخ ۱۰ مه ۱۸۷۳ انجام گرفت.

این متن از کتاب «مارکس، انگلس، لنین درباره آنارشسیم و آنارکوسندیکالیسم»، ترجمه فرانسوی، پروگرس، مسکو ۱۹۸۲، صفحات ۱۶۱ - ۱۳۷، و ترجمه انگلیسی از کتاب «مارکس و انگلس، انقلاب در اسپانیا» انتشارات لارنس و ویشارت، انتشارات بین‌المللی، لندن - نیویورک ۱۹۳۹، ترجمه شده است. (منبع ترجمه <http://www.marxists.org>)

مترجم سهراب شباهنگ

ویراستار بهروز فرهیخته

افراطی که به سرسختان معروف بودند از آن طرد گشتند. روز سوم ژوئیه هنگامی که قانون اساسی اعلام شد، داوری سرسختان چنین بود که این قانون در تکه تکه کردن اسپانیا و تبدیل آن به «کانتونهای مستقل» به اندازه کافی پیش نرفته است، بدینسان شورشهایی در استانها به راه انداختند: در شهرهای سویل، گُردو، گرناد، مالاکا، کادیکس، آلكوی، موريس، کارتازن و والانس در تاریخ بین ۵ تا ۱۱ ژوئیه، شورشها موفق شدند و در هر کدام از این شهرها، حکومت کاتونی خودمختار به وجود آمد. روز هیجدهم ژوئیه پی ای مارگال استعفا داد و سالمرون **Salmeron** جانشین او شد که بزودی به ضد شورشیان وارد عمل گردید. اینها پس از مقاومت ناچیزی در ظرف چند روز درهم شکسته شدند. از ۲۸ ژوئیه به خاطر سقوط کادیکس قدرت حکومت در اندلس مجدداً برقرار شد در حالی که تقریباً در همان زمان موريس و والانس تسلیم شدند. تنها والانس با انرژی جنگید.

تنها کارتازن مقاومت می کرد. این بندر جنگی که بزرگترین بندر اسپانیاست و ناوگانش به دست شورشیان افتاده بود، در قسمت خشکی علاوه بر کمر بند تقویتی دارای سیزده استحکامات جداگانه بود، بنابراین تصرف آن آسان به نظر نمی رسید، و نیز حکومت هم نمی خواست پایگاه دریائی خود را منهدم کند. «کانتون خودمختار کارتازن» تا ۱۱ ژانویه ۱۸۷۴ دوام آورد و در آن تاریخ تسلیم شد زیرا در واقع هیچ کار دیگری نمی توانست بکند. در این شورش شرم آور تنها اعمال شرم آورتر باکونینیستها مورد توجه ماست و تنها این اعمال برای هشدار معاصران با تفصیل توصیف شده است.

منتشر شده در کتاب انترناسیونال (۷۵ - ۱۸۷۱)

برلین ژانویه ۱۸۹۴

باکونینیستها در عمل

گزارش قیام اسپانیا در تابستان ۱۸۷۳

I

گزارش اخیراً منتشر شده کمیسیون لاهه درباره «ائتلاف» سرّی میخائیل باکونین (ر.ک. به مقاله «باکونین کاگلیوسترو **Cagliostro**» در شماره های ۸۷ و بعدی فولکشتات) در مقابل دنیای کارگران، اعمال پنهانی، نابکارانه و عبارت پردازیهای آهنگین و توخالی ای را که قرار بود جنبش کارگری را در خدمت اهداف چند نابغه قدرنشناخته شده قرار دهد، افشا کرد. در همان زمان این به اصطلاح مردان بزرگ، به ما این فرصت را دادند که در اسپانیا با اعمال انقلابی شان نیز آشنا شویم و ببینیم که عبارتهای فوق انقلابی در باره آنا رشی و خودمختاری، الغای هرگونه اتوریته و به ویژه اقتدار دولتی، آزادی فوری و کامل کارگران در عمل چگونه ترجمه می شوند. ما اکنون در وضعیتی هستیم که می توانیم این کار را انجام دهیم زیرا علاوه بر همه اطلاعات مطبوعات درباره رویدادهای اسپانیا، گزارش فدراسیون جدید

مادریدی انترناسیونال را نیز که به کنگره ژنو* فرستاده شده، در دست داریم.

همه می‌دانند در اسپانیا به هنگام انشعاب انترناسیونال، اعضای «ائتلاف» سری دست بالا را داشتند: اکثریت بزرگ کارگران اسپانیا به آنها پیوسته بودند. هنگامی که در فوریه ۱۸۷۳ جمهوری اعلام شد، اعضای «ائتلاف» اسپانیا، در وضعیتی بسیار دشوار قرار گرفتند. اسپانیا کشوری است با صنعتی چنان عقب مانده که در آن هنوز مسئله‌ی آزادی کامل و فوری طبقه کارگر نمی‌تواند مطرح باشد. اسپانیا پیش از آنکه به اینجا برسد هنوز باید مراحل مختلف تکامل را طی کند و از سر راه خود یک رشته موانع را کنار بزند. جمهوری این فرصت را فراهم می‌کرد که این مراحل مقدماتی هرچه زودتر سپری گردد و این موانع کنار زده شود. اما بهره‌برداری از این فرصت ممکن نبود جز با دخالت سیاسی فعال طبقه کارگر اسپانیا، همانگونه که توده کارگر این را احساس می‌کرد: این توده در همه جا بجای آنکه مانند گذشته میدان را برای طبقات دارا، اعمال و دسیسه‌های آنها باز گذارد، می‌خواست در حوادث نقش داشته باشد، از فرصت‌های عمل استفاده کند. حکومت انتخابات مجلس مؤسسان را اعلام کرد، انترناسیونال می‌بایست چه موضعی

* - این کنگره انترناسیونال از ۸ مه تا ۱۸ سپتامبر ۱۸۷۳ در ژنو برگزار شد. فدراسیون جدید مادریدی، در سال ۱۸۷۲ از سوی اعضای هیأت تحریریه «آزادی» تشکیل شد. این فدراسیون با پخش نفوذ آنارشیسیم در اسپانیا به مبارزه برخاست، ایده‌های سوسیالیسم علمی را ترویج کرد و در جهت تشکیل حزب کارگری مستقل اسپانیا به مبارزه پرداخت.

می‌گرفت؟ رهبران باکونینی خود را در مخصمه بزرگی یافتند. بی‌عملی سیاسی طولانی یکباره مسخره و غیر ممکن به نظر می‌رسید. کارگران می‌خواستند «عمل را ببینند». از سوی دیگر اعضای «ائتلاف» طی سالها موعظه کرده بودند نباید در هیچ عملی که هدف آن آزادی فوری طبقه کارگر نباشد، شرکت کرد، که مبادرت به هرگونه عمل سیاسی به معنی به رسمیت شناختن دولت، یعنی این ریشه و منشأ شر در عمل است، و در نتیجه شرکت در هر انتخابات جرمی است بزرگ. گزارش مادریدی ما نشان می‌دهد که «ائتلاف» چگونه توانست خود را از مخصمه رها کند: «همانهائی که قطعنامه کنگره لاهه درباره عمل سیاسی طبقه کارگر را رد کردند و اساسنامه اتحادیه [انترناسیونال] را به زیر پا انداختند و بدینسان انشعاب، مبارزه و بی‌نظمی را به درون انترناسیونال اسپانیا وارد کردند، همانهائی که بی‌شرمانه ما را در برابر کارگران همچون جاه‌طلبان و مقام خواهانی معرفی کردند که به نام به قدرت رساندن طبقه کارگر خود را برای قدرت آماده می‌کنند، همان کسانی که خود را طرفدار خود مختاری، آنارشیسیت انقلابی و غیره می‌نامند از این فرصت سود جستند تا به سیاست پردازند، اما سیاست در بدترین نوع آن، یعنی سیاست بورژوائی. آنها در جهت تأمین قدرت سیاسی برای طبقه کارگر عمل نکردند - این ایده آنها را زهره ترک می‌کند - بلکه برای اینکه فراقسیون از بورژوازی مرکب از ماجراجویان، جاه‌طلبان مقام خواه که خود را جمهوریخواهان سرسخت می‌نامند سکان قدرت را به دست گیرد.

از روز پیش از انتخابات عمومی برای مجلس مؤسسان، کارگران بارسلون، آلكوی و دیگر جاها خواهان آن بودند که بدانند در مبارزه انتخاباتی یا مبارزات دیگر چه سیاستی را باید دنبال کنند. دو گردهمائی

بزرگ در این مورد برگزار شد یکی در بارسلون و دیگری در آلكوی: در هر دو مورد اعضای «ائتلاف» با تمام نیرو با این امر مخالفت ورزیدند که افراد خود را مقید به خط سیاسی‌ای کنند که باید از سوی انترناسیونال مورد نظر قرار گیرد (توجه کنید انترناسیونال خودشان!). بدینسان تصمیم گرفته شد که انترناسیونال بمتابۀ اتحادیه نباید به هیچ گونه فعالیت سیاسی بپردازد، اما انترناسیونالیستها به دلیل خودمختاری خود، می‌توانند طبق میل خود عمل کنند و عضو هر حزبی که می‌خواهند بشوند! نتیجۀ چنین رهنمود پوچی چه بود؟ اینکه تودۀ وسیع انترناسیونالیستها، از جمله آنارشیستها، بدون برنامه، بدون پرچم، بدون نمایندگان ویژه خود در انتخابات شرکت کردند و بدینسان به این امر کمک نمودند که تقریباً در همه جا منحصراً جمهوریخواهان بورژوا انتخاب شوند. تنها دو یا سه کارگر وارد مجلس شدند، کسانی که به هیچ رو نماینده کسی نبودند، که حتی یک بار صدای خود را برای دفاع از منافع طبقۀ ما بلند نکردند و خوش‌قلبانه به همه پیشنهادهای ارتجاعی‌ای که از سوی اکثریت [مجلس] ارائه می‌شود رأی می‌دهند.»

اینست نتیجۀ «خودداری از سیاست» باکونینیستها. در زمانهای آرامش سیاسی، هنگامی که پرولتاریا از پیش می‌داند که در بهترین حالت تنها می‌تواند چند نماینده به مجلس بفرستد و امکان کسب اکثریت پارلمانی برای او کاملاً منتفی است، می‌توان در اینجا و آنجا در بین کارگران این باور را به وجود آورد که در خانه نشستن به جای شرکت در انتخابات و حمله به دولت بطور کلی - دولتی که در هیچ جا وجود ندارد و بنابراین نمی‌تواند از خود دفاع کند - بجای حمله به دولتی که جلوی چشم ماست و ما را سرکوب

می‌کند، یک عمل بزرگ انقلابی است. این در حقیقت شیوه‌ای عالی برای تظاهر به انقلابیگری از جانب کسانی است که دل و جرأت محکمی ندارند. نوشته زیر نشان می‌دهد که سران «ائتلاف» تا چه درجه، آدمهائی از این قماشند.

اما همین که خود حوادث، پرولتاریا را به جلوی صحنه می‌آورند، پوچی خودداری از سیاست کاملاً ملموس می‌شود، و دخالت فعال طبقۀ کارگر به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بدل می‌گردد. در اسپانیا وضعیت چنین بود. کناره‌گیری آمده از تاج و تخت، سلطنت طلبان رادیکال را از قدرت خارج ساخته بود و نیز این امکان را که بزودی دوباره به قدرت برگردند؛ امکان قدرت‌گیری آلفونسیستها* در آن زمان حتی کمتر بود و کارلیستها** مثل همیشه جنگ داخلی را به مبارزۀ انتخاباتی ترجیح می‌دادند. همه این احزاب طبق سنتهای اسپانیا تحریم سیاسی پیشه کرده بودند و در انتخابات کسی جز جمهوریخواهان فدرالیست که خود به دو جناح تقسیم شده بودند و تودۀ کارگران شرکت نمی‌کرد. به دلیل جذب‌های که نام انترناسیونال هنوز در آن زمان در کارگران اسپانیا داشت و به لطف سازماندهی قابل توجه شاخه

* - گروهی وابسته به محافل ارتجاعی زمینداران بزرگ، روحانیان، و قشرهای بالای بورژوازی اسپانیا که مدافع یکی از مدعیان سلطنت اسپانیا به نام آلفونس از بوربونها، که در سال ۱۸۷۴ خود را شاه اسپانیا اعلام کرد، بود.
** - گروهبندی کلیسایی و طرفدار سلطنت مطلقه که در نیمۀ اول سده نوزدهم از دون کارلوس مدعی سلطنت اسپانیا دفاع می‌کرد. پس از مرگ او در سال ۱۸۵۵، کارلیستها از نبیره او دون کارلوس حمایت می‌کردند.

اسپانیایی انترناسیونال، دست کم در عمل، این مسلم بود که در مراکز کارخانه‌ای کاتالونی، در والانس، در شهرهای اندلس و غیره هرکاندیدائی که از سوی انترناسیونال معرفی می‌شد و مورد حمایت قرار می‌گرفت با نتیجه درخشان انتخاب می‌گردید و اینکه قطعاً اقلیتی قوی می‌توانست وارد مجلس شود که قادر باشد بر تعادل بین دو جناح جمهوریخواه به هنگام رأی‌گیری اثر بگذارد. کارگران این را حس کردند. آنها احساس کردند زمان آن رسیده سازمان خود را که در آن زمان هنوز قوی بود، وارد عمل کنند. اما این آقایان رهبران مکتب باکونینی، چنان انجیل خودداری از سیاست را طی مدتهای طولانی موعظه کرده بودند که نمی‌توانستند یکباره صد و هشتاد درجه برگردند. بدینسان این راه فرار مذلت بار را یافتند که به نام انترناسیونال بعنوان سازمان، خودداری از سیاست را اعلام دارند و بعنوان فرد به اعضا توصیه کنند که مطابق میل خود رأی دهند. دنباله این اعلام ورشکستگی سیاسی آن بود که کارگران مانند موارد مشابه به کسانی که خود را رادیکال‌تر اعلام می‌کردند، یعنی به سرسختان رأی دادند و با این عمل کمابیش از مسئولیت منتخبین خود پشتیبانی و در آن شرکت داشتند.

II

برای اعضای «ائتلاف»، اصرار بر حفظ موضع مسخره‌ای که براساس سیاست انتخاباتی رندانه خود انتخاب کرده بودند، غیر ممکن بود، و برای سلطه‌ای که تا آن زمان بر انترناسیونال اسپانیا اعمال می‌کردند دردهائی به

وجود می‌آورد. آنها مجبور بودند دست کم تظاهر به عمل کنند. چیزی که می‌بایست آنها را نجات دهد اعتصاب عمومی بود.

اعتصاب عمومی در برنامه باکونینی اهرمی است که به وسیله آن، انقلاب اجتماعی به حرکت در می‌آید. همه کارگران همه حرفه‌ها، در یک کشور و یا تمام جهان، یک روز صبح دست از کار می‌کشند و بدینسان حداکثر طی چهار هفته، طبقات حاکم را مجبور می‌سازند که یا روی دست و پای آنها بیفتند و یا اینکه کارگران را سرکوب نمایند، که در آن صورت اینان حق خواهند داشت از خود دفاع کنند و در همان حال همه جامعه کهن را به زیر کشند. این طرح تازه‌ای نیست: سوسیالیستهای فرانسوی و بلژیکی از سال ۱۸۴۸ این اسب را به جولان در آورده‌اند که البته نژاد آن انگلیسی است: به هنگام تکامل سریع و طوفانی چارتیسم به دنبال بحران ۱۸۳۷، «ماه مقدس» - دست کشیدن از کار در مقیاس ملی از سوی کارگران انگلیسی موعظه می‌شد (ر.ک. به انگلس: «وضعیت طبقه کارگر در انگلیس») و چنان بازتابی یافته بود که کارگران کارخانه‌ای شمال انگلستان در ژوئیه ۱۸۴۲ آن را به عمل در آوردند. در کنگره «ائتلافیان» در ژنو، در اول سپتامبر ۱۸۷۳، اعتصاب عمومی نقش مهمی بازی کرد، اما در همان حال پذیرفته شد که برای این کار سازماندهی کامل طبقه کارگر و صندوقهای [اعتصاب] پُر لازم است. و این مشکل اصلی قضیه بود! از یک سو، حکومتها به ویژه هنگامی که کارگران به تحریم سیاسی تشویق شوند، هرگز نخواهند گذاشت سازمان کارگران و صندوقشان پیشرفت چندانی کند؛ از سوی دیگر رویدادهای سیاسی و تجاوزه‌های طبقات مسلط راه را برای آزادی طبقه کارگر بسیار پیشتر از آنکه این سازماندهی ایده‌آل و این صندوق عظیم ذخیره پدید آید، فراهم خواهند

ساخت. وانگهی اگر پرولتاریا اینها را داشت نیازمند به این نمی شد که راه غیر مستقیم اعتصاب عمومی را برای رسیدن به اهداف خود انتخاب کند. برای کسی که اطلاع مختصری از تشکیلات مخفی ائتلاف داشته باشد هیچ تردیدی وجود نخواهد داشت که ایدهٔ توسل به این وسیله [اعتصاب عمومی] از مرکز سویس می آمد. بی شک رهبران اسپانیا در آن چیزی یافتند که مستقیماً «سیاسی» نباشد و با خوشحالی این را پذیرفتند. در همه جا آثار معجزه آسای اعتصاب عمومی تبلیغ می شد. خود را برای شروع آن در بارسلون و آلکوی آماده می کردند.

در همین حال وضعیت سیاسی بیش از پیش به سمت یک بحران پیش می رفت. کهنه جمهوریخواهان فدرالیست خودستا، کاستلار Castelar و همپالگی هایش از جنبش، که از سطح آنها فراتر می رفت، به هراس افتادند و مجبور شدند قدرت را به پی ای مارگال بسپارند که در صدد نوعی مصالحه با سرسختان بود. پی در بین جمهوریخواهان رسمی تنها سوسیالیست بود. تنها کسی بود که احساس می کرد جمهوری باید بر کارگران تکیه زند. او بزودی برنامه ای با اقداماتی فوری ارائه داد، اقداماتی که نه تنها برای کارگران بطور مستقیم امتیازاتی داشت، بلکه با نتایج خود گامهای دیگری به جلو برمی داشت و بدینسان دست کم نخستین تکان را به انقلاب اجتماعی می داد. اما انترناسیونالیستهای باکونینی، که وظیفه خود می دانند حتی انقلابی ترین اقدامات را به محض اینکه از جانب «دولت» بیایند، رد کنند، ترجیح دادند از دیوانه ترین شارلاتانها حمایت نمایند تا از یک وزیر. مذاکرات پی ای مارگال با سرسختان کش پیدا می کرد. سرسختان ناشکیبا بودند. تندترین آنها در اندلس قیامهای کانتونی به راه انداختند. رهبران «ائتلاف» نیز اگر

نمی خواستند به یدک کش سرسختان بورژوا تبدیل شوند می بایست وارد عمل گردند.

در بارسلون، ضمن دیگر چیزها، نوشتهٔ زیر را به در و دیوار زدند: «کارگران! ما به اعتصابی عمومی دست می زنیم تا وحشت عمیق خود را از مشاهدهٔ اینکه حکومت برای مبارزه با برادران کارگر ما ارتش به کار می برد، در حالی که از جنگ با کارلیستها غفلت می ورزد، ابراز داریم» و غیره. کارگران بارسلون، بزرگترین شهر کارگری اسپانیا، شهری که تاریخ آن بیش از تاریخ هر شهر دیگری در جهان جنگ باریکادی به خود دیده به این دعوت شدند که با نیروهای مسلح حکومت مبارزه کنند اما نه به طریق آنها یعنی سلاح بر کف، بلکه از طریق نوعی اعتصاب عمومی کارگری، اقدامی که تنها به چند بورژوا بطور مستقیم لطمه می زد و نه به نمایندهٔ مشترک آنها یعنی قدرت دولتی! کارگران بارسلون در دوران آرامش گفتارهای خشن و قهرآمیز از آدمهای آرامی مانند آلرینی، فارگاپلیسه و ویناس شنیده بودند، اما وقتی که لحظهٔ عمل فرا رسید، هنگامی که آلرینی، فارگاپلیسه و ویناس، نخست برنامهٔ معروف انتخاباتی را به راه انداختند [یعنی عدم موضع گیری سیاسی انترناسیونال و آزادی هرکس در انتخاب کاندیدا و پیوستن به حزب مورد علاقهٔ خود]، سپس به موعظهٔ آرامش پرداختند و سرانجام به جای دعوت به بدست گرفتن سلاح، اعلام اعتصاب عمومی کردند، کارگران بزودی با نفرت به آنها نگریستند. سست ترین سرسختان انرژی بیشتری از خود نشان می دادند تا فعال ترین اعضای «ائتلاف». «ائتلاف» و آن بخشهای انترناسیونال که زیر رهبری او بودند تمام نفوذ خود را از دست دادند و هنگامی که از سوی این آقایان اعتصاب عمومی به بهانهٔ فلج کردن حکومت

اعلام شد کارگران تنها به ریش آنها خندیدند. اما نتیجه همه اینها این شد که بارسلون هیچ شرکتی در قیام کاتونی نداشت. بارسلون تنها شهری بود که ورود آن به عمل، می توانست به عنصر کارگری، که در آن همه جا به نحوی قوی نمایندگی داشت، یک نقطه اتکاء توانمند و چشم انداز سلطه نهائی بر جنبش را بدهد. به علاوه با ورود بارسلون [به جنگ] پیروزی عملاً از پیش تضمین شده بود. اما بارسلون حتی انگشتی هم تکان نداد. کارگران بارسلون که دیگر، سرسختان را نمی خواستند و از «ائتلافیها» فریب خورده بودند، بی عمل برجای ماندند و بدینسان زمینه را برای پیروزی حکومت مادرید فراهم ساختند. همه اینها مانع از آن نشد که «ائتلافیان»، آلرینی و بروس (جزئیات بیشتری در مورد آنها در گزارش ائتلاف پیدا می کنیم) در نشریه خود «همبستگی انقلابی» اعلام دارند:

«جنبش انقلابی مانند حریق در همه شبه جزیره [ایبری] پخش می شود... در بارسلون هنوز هیچ چیزی رخ نداده، اما در میدانهای عمومی انقلاب ادامه دارد».

این انقلاب «ائتلافیها»، فقط، چیزی جز کوبیدن بر طبل تهی «در میدانهای عمومی» نیست.

در همان زمان اعتصاب عمومی در آلكوی نیز در دستور روز گذاشته شد. آلكوی شهری است که به تازگی کارخانه‌ای شده و حدود ۳۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. انترناسیونال در شکل باکونینی آن تنها حدود یکسال است که در آنجا حضور دارد و سریعاً گسترش یافته است. سوسیالیسم در هر شکل آن از سوی کارگرانی که تاکنون با جنبش بیگانه بوده‌اند پذیرفته می شود، درست مانند آنچه در آلمان هم مشاهده می شود که در نقاط عقب افتاده آن «اتحادیه

عمومی کارگران آلمان»* مشتریان زیادی جلب کرده است. آلكوی به همین دلیل بعنوان محل استقرار کمیسیون فدرال باکونینی برای اسپانیا انتخاب شد. ما اکنون این کمیسیون فدرال را در عمل می بینیم.

روز هفتم ژوئیه، یک گردهمایی عمومی کارگران تصمیم به اعتصاب عمومی گرفت و فردای آن روز یک هیأت نمایندگی نزد شهردار فرستاد [و از او خواست] ظرف ۲۴ ساعت کارخانه‌داران را احضار و خواستهای کارگران را به آنان اعلام دارد.

آلبورس **Albors** شهردار که بورژوای جمهوریخواه بود، کارگران [نماینده] را ننگ داشت، نیروهای نظامی را وارد شهر کرد و به کارخانه‌داران توصیه نمود که تسلیم خواستهای کارگران نشوند و در خانه‌های خود سنگربندی کنند. خود او نیز در پست خویش ماند. او پس از یک گردهمایی با کارخانه‌داران - بنا به گزارش رسمی کمیسیون فدرال ائتلاف در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۸۷۳ - با آنکه نخست قول بی طرفی به کارگران داده بود بیانیه‌ای منتشر می سازد و در آن «به کارگران حمله می کند و به آنها تهمت می زند، جانب کارفرمایان را می گیرد و بدینسان حق و آزادی اعتصابیان را زیر پا می گذارد و آنان را به مبارزه تحریک می کند».

اینکه چگونه آرزوهای یک شهردار می تواند حق و آزادی اعتصابیان

* - نخستین سازمان ملی کارگران آلمان که در سال ۱۸۶۳ تأسیس شد و شدیداً زیر تأثیر ایده‌های لاسال بود. این اتحادیه اهداف خود را محدود به مبارزه برای حق رأی عمومی و فعالیت پارلمانتاریستی آرامش طلبانه کرده بود.

را ملغی سازد نکته‌ای است که [در نوشته «ائتلاف»] تاریک می‌ماند. بهرحال، کارگرانی که زیر رهبری ائتلافیها بودند از طریق کمیسیون به شورای شهر اعلام می‌دارند که اگر قصد ندارد بی‌طرفی را در اعتصاب حفظ کند برای احتراز از برخورد باید از قدرتهای خود استعفا دهد. کمیسیون پذیرفته نشد و هنگامی که شهرداری را ترک کرد پلیس به روی مردمی که با آرامش و بی‌سلاح در میدان جمع بودند آتش گشود. طبق گزارش «ائتلاف» این آغاز مبارزه بود. مردم مسلح شدند و مبارزه در گرفت که به نظر می‌رسد «۲۰ ساعت طول کشید». از یک سو کارگران، که «همبستگی انقلابی» عده آنان را ۵۰۰۰ نفر ذکر می‌کند، و از سوی دیگر ۳۲ ژاندارم شهرداری و چند مرد مسلح در ۴ یا ۵ خانه در اطراف بازار، خانه‌هایی که «به شیوه مرضیه» پروسی از سوی مردم به آتش کشیده شد. ژاندارمها که مهماتشان تمام شده بود مجبور به تسلیم شدند. گزارش کمیسیون «ائتلافی» می‌گوید که «اگر آلبورس شهردار در حالی که تظاهر به این می‌کرد می‌خواهد خود را تسلیم کند مردم را فریب نمی‌داد، و سپس آدمهائی را که با اعتماد به قول او وارد شهرداری شده بودند به کشتن نمی‌داد، تعداد قربانیان کمتر می‌شد و اگر خود این شهردار هم هنگامی که می‌خواستند دستگیرش کنند تپانچه خود را به روی دستگیر کنندگان خالی نمی‌کرد، از سوی مردمی که به حق نفرتشان تحریک شده بود، به قتل نمی‌رسید.»

قربانیان این مبارزه چه کسانی بودند؟

«هرچند که ما نمی‌توانیم حساب دقیق کشته شدگان و زخمیها (از جانب مردم) را بدهیم اما می‌توانیم بگوئیم که کمتر از ده نفر نبود، از جانب محرکان کمتر از پانزده کشته و زخمی نبود.»

چنین بود نخستین نبرد خیابانی «ائتلاف»: طی ۲۰ ساعت [ائتلافیان] با نیروئی مرکب از ۵ هزار نفر با ۳۲ ژاندارم و چند بورژوازی مسلح می‌جنگند و پس از آنکه اینها همه مهمات خود را تمام می‌کنند، «ائتلافیها» و نیروهای طرفدار آنان با برجا گذاشتن ده نفر تلفات پیروز می‌شوند. «ائتلاف» به خوبی می‌تواند شعار فالستاف را بر ضمیر طرفدارانش حک کند که «احتیاط مهم‌ترین بخش دلاوری است»*

بدیهی است که همه داستانها درباره به آتش کشیدن بی‌دلیل کارخانه‌ها، تیرباران کردن دسته جمعی ژاندارمها، آتش زدن آدمها در حالی که نفت روی آنها ریخته شده، همه جعلیات محض است. کارگران فاتح حتی هنگامی که از سوی افراد «ائتلاف» که شعارشان «به هیچکس امان ندهید» است، رهبری شوند، باز هم همواره رفتاری توأم با دلرحمی زیاد نسبت به مخالفان شکست خورده خود دارند و این آخریها به کارگران جنایتها و تلافی جوئیهای را نسبت می‌دهند که خود در صورت پیروزی هرگز از انجام آن غافل نخواهند ماند.

بدینسان پیروزی [در آلکوی] به دست آمد.

«همبستگی کارگری» با لحن سرمستانه‌ای می‌گوید «در آلکوی دوستان ما که عده‌شان ۵۰۰۰ نفر بود کنترل اوضاع را در دست داشتند» و این کسانی که بر «اوضاع» کنترل و سلطه داشتند چه بهره‌ای از آن گرفتند؟ در این زمینه گزارش «ائتلاف» و نشریه او به ما هیچ نمی‌گویند: در اینجا منبع ما محدود به اطلاعات معمولی روزنامه‌ها می‌شود. در آنجا می‌فهمیم که از همان

* - شکسپیر، «هانری چهارم»

زمان در آلكوی يك «كمیته امنیت عمومی» یعنی حكومتی انقلابی تشکیل دادند. اما در ۱۵ سپتامبر ۱۸۷۲، ائتلافیها در سنت ایمیه در قطعنامه‌ای اعلام کرده بودند «که هرگونه سازمان قدرت سیاسی به اصطلاح موقت یا انقلابی نمی تواند چیزی جز یک فریب تازه باشد و برای پرولتاریا همانقدر خطرناک است که همه حكومت‌های موجود».

و اعضای کمیسیون فدرال اسپانیا که در آلكوی مستقر بودند نیز حداکثر تلاش خود را به عمل آورده بودند که کنگره انترناسیونال اسپانیا، این قطعنامه را تصویب کند. اما ما می دانیم که سورینو آلباراسین Severino Albarracin عضو این کمیسیون و همچنین طبق برخی اطلاعات فرانسیسکو توماس Francisco Tomas دبیر آن، اعضای این قدرت حكومتی موقت انقلابی، یعنی کمیته امنیت عمومی آلكوی بودند!

این کمیته امنیت عمومی چه کرد؟ چه اقدام‌هایی برای تحقق «آزادی فوری و کامل کارگران» انجام داد؟ این کمیته خروج همه مردان را از شهر ممنوع ساخت و مقرر نمود که زنان به شرط آنکه گذرنامه داشته باشند به این کار مجازند! مخالفان هرگونه قدرت، گذرنامه را وارد زندگی کردند! جدا از اینها، این کمیته با نبود مطلق روحیه تصمیم‌گیری، عمل و ناتوانی مطلق، مشخص می‌گردد.

در این زمان ژنرال ولارد Velarde با نیروهای خود از آلیکانت نزدیک می‌شد. حكومت دلائل زیادی داشت که بدون هیاهو به شورشهای محلی پایان دهد. کسانی که در آلكوی بر «اوضاع مسلط بودند»، دلائل زیادی داشتند تا خود را از وضعیتی که در آن نمی‌دانستند چه کار کنند، بیرون کشند. از این رو سِرورا Cerverra ی نماینده، که میانجی بود، نقش زیبایی

برعهده داشت. کمیته امنیت عمومی استعفا کرد. نیروهای دولتی روز دوازدهم ژوئیه بدون برخورد با مقاومت وارد شهر شدند و تنها تضمینی که به کمیته امنیت عمومی داده شد، عفو عمومی بود. «ائتلافیان» مسلط بر اوضاع، خوشبختانه یکبار دیگر توانستند از یک اقدام نابجا، صحیح و سالم بجهند. بدینسان ماجرای آلكوی پایان پذیرفت.

گزارش «ائتلاف» می‌گوید در سانلوکار د بارامدا Sanlucar de Barrameda نزدیک کادیکس «شهرداری، شعبه انترناسیونال را بست و با تهدیدها و تجاوزهای دائمی به حقوق شهروندان به خشم کارگران دامن زد. یک کمیسیون از نخست وزیر خواستار احترام به حقوق و بازگشایی شعبه‌ای که خودکامانه بسته شده بود گردید. آقای پی در اصول با بازگشایی موافق است ... اما در عمل مانع آن است، قضاوت کارگران اینست که حكومت حامدانه اتحادیه آنها را بدنام می‌سازد، آنان همه مقامات محلی را عزل می‌کنند و کسان دیگری را بر جای آنها می‌نشانند که اتحادیه را باز می‌گشایند».

«همبستگی انقلابی» پیروزمندانه اعلام می‌دارد «در سانلوکار ... مردم کنترل اوضاع را در دست دارند!» «ائتلافیها» که در اینجا نیز برخلاف اصول آنارشیستی خود حكومتی انقلابی تشکیل دادند، نمی‌دانستند با قدرت خود چه کار کنند. آنان وقت خود را صرف بحثهای بیهوده و قطعنامه‌های کاغذی کردند و هنگامی که ژنرال پاوایا، سویل و کادیکس را تصرف کرد در تاریخ ۵ اوت [۱۸۷۳] در سانلوکار با هیچ مقاومتی روبرو نشد.

اینست واقعیت قهرمانانه «ائتلاف» در جاهائی که بدون هیچ رقابتی عمل می‌کند.

III

سرسختان پس از نبرد خیابانی آلکوی، در اندلس قیام کردند. پی ای مارگال که هنوز در قدرت بود، برای اینکه کابینه‌ای با شرکت این حزب تشکیل دهد با رؤسای آن در مذاکره دائمی بود. بنابراین چرا می‌بایست پیش از شکست مذاکرات دست به جنگ زد؟ دلایل این اقدام عجولانه هرگز کاملاً روشن نشد، اما این مسلم است که برای آقایان سرسخت اهمیت داشت عملاً و هرچه زودتر جمهوری فدرالی برپا دارند تا از کسب قدرت و تصدی پستهای متعدد در دیگر کانتونها مطمئن شوند: مجلس مادرید تکه تکه کردن اسپانیا را زیادی به تعویق می‌انداخت، بنابراین باید خود دست به کار می‌شدند و در همه جا کانتونهای خودمختار به وجود می‌آوردند. انترناسیونال قبلی (باکونینی) که عمیقاً در کارهای سرسختان شرکت و دخالت داشت، به آنها اجازه می‌داد که روی همکاری او حساب کنند: آیا آنها با زور آلکوی را تصرف نکرده و به مبارزه آشکار با حکومت برخاسته بودند؟ باید همچنین افزود که طی چند سال، باکونینیستها موعظه کرده بودند که هر عمل انقلابی از بالا به پائین، شوم است و باید از پائین به بالا سازماندهی و عمل شود. و اکنون موقعیت برای به عمل درآوردن اصل معروف خودمختاری از پائین به بالا، دست کم در چند شهر به وجود آمده بود! طور دیگری نمی‌توانست باشد: کارگران باکونینی به دام افتادند، بلوطها را برای سرسختان از آتش بیرون کشیدند تا بعد، پاداش خود را از این متحدان، به صورت لگد و گلوله دریافت دارند.

موضع انترناسیونال باکونینی در تمام این جنبش چه بود؟ آنها بدان خصلت تکه تکه کردن فدرالی دادند و تا آنجا که امکان‌پذیر بود ایده آل آنارشستی را تحقق بخشیدند. همین باکونینیستها که چند ماه پیش از آن در گُردو اعلام کرده بودند برپا داشتن حکومت انقلابی خیانت به طبقه کارگر و فریب اوست، اکنون در همه حکومتهای انقلابی شهرهای اندلس شرکت داشتند، اما همه جا چنان در اقلیت بودند که سرسختان هر کار که می‌خواستند می‌توانستند بکنند. در حالی که سرسختان رهبری سیاسی و نظامی را در دست داشتند، نصیب کارگران سخنرانیهایی مؤکد و یا پروژه‌ها و به اصطلاح اصلاحات اجتماعی هرچه اغراق‌آمیزتر و هرچه غیر عقلانی‌تر بود که تنها روی کاغذ وجود داشتند و همین که رهبران باکونینیستها خواهان امتیازات واقعی می‌شدند با نفرت کنارشان می‌زدند. در رابطه با خبرنگاران روزنامه‌های انگلیسی [حاضر در محل]، رهبران جنبش، مهم‌ترین کاری که کردند این بود که وجود هرگونه ارتباط با این به اصطلاح انترناسیونالیستها را رد کنند، همه مسئولیتها را متوجه آنها سازند و اعلام دارند که رؤسای آنها و همه پناهندگان کمون پاریس حاضر در محل، زیر مراقبت پلیسی اند. سرانجام همانگونه که خواهیم دید در سویل، به هنگام مبارزه با نیروهای حکومتی، سرسختان به روی متحد خود یعنی باکونینیها آتش گشودند.

طی چند روز همه اندلس به دست سرسختان مسلح افتاد. سویل، مالاگا، گرنا، کادیکس و غیره تقریباً بی‌مقاومت تسلیم آنها شدند. هر شهر خود را کانتون خودمختار اعلام کرد و یک کمیته حکومت انقلابی (خوانتا) تشکیل داد. موریس، کارتاژن، و والانس همین کار را کردند. در سالامانکا **Salamanque** کوششی از اینگونه، اما به شکلی بسیار صلح‌آمیزتر، به

عمل آمد. شهرهای اصلی اسپانیا به دست شورشیان افتاد: به استثنای مادرید شهر لوکسی که هرگز به شکلی تعیین کننده دخالت نمی‌کند و بارسلون. اگر بارسلون حرکت کرده بود، پیروزی نهائی و کمکی پرتوان به عنصر کارگری تقریباً تضمین شده بود. دیدیم که سرسختان در بارسلون تقریباً ضعیف بودند، در حالی که اعضای «انترناسیونال» باکونینی که هنوز در آنجا بسیار قدرت داشتند از اعتصاب عمومی برای پنهان ساختن خود بهره جستند. بدینسان این بار، بارسلون در پست خود حاضر نبود.

با اینهمه، با آنکه قیام سردرگم بود، اگر کمی با هوش و زیرکی رهبری می‌شد، هنوز بخته‌های بزرگی برای پیروزی داشت. دست کم مانند شورشیان نظامی اسپانیائی که در آن پادگان یک شهر قیام می‌کند، به سوی شهرهای نزدیک حرکت می‌کند، پادگان این شهرها را که قبلاً روی آنها کار شده با خود همراه می‌سازد و با افزایش حجم، بهمن‌وار به سوی پایتخت روان می‌شود تا در نتیجه یک جنگ پیروزمند و یا تسلیم ارتشی که به مقابله با آن فرستاده شده پیروزی بدست آید. این روش این بار کاملاً عملی بود. شورشیان در همه جا از پیش در گردانهای داوطلب سازماندهی شده بودند و انضباط آنها گرچه رقت‌بار بود اما قطعاً بدتر از انضباط بقایای ارتش قدیمی اسپانیا که اکثر قسمتهای آن تجزیه شده بود، به حساب نمی‌آمد. تنها نیروهای مطمئن حکومتی را ژاندارمها (گارد سیویل) تشکیل می‌دادند که در همه کشور پراکنده بودند. از این رو اهمیت داشت که پیش از هر چیز از تمرکز ژاندارمها جلوگیری به عمل آید و این کار جز با اتخاذ موضع تهاجمی و وارد شدن به جنگ تمام عیار، ممکن نبود. خطر زیاد بالا نبود زیرا حکومت نمی‌توانست جز از طریق بسیج نیروهائی که انضباط آنها در حد داوطلبان باشد با

آنها مقابله کند؛ و اگر شورشیان می‌خواستند پیروز شوند راه دیگری نبود. اما چنین نشد. فدرالیسم سرسختان، و دنباله روان باکونینی آنها، دقیقاً عبارت از این بود که هر شهر، سرخود عمل کند و اعلام اینکه آنچه اهمیت دارد نه عمل مشترک با شهرهای مختلف، بلکه جدائی از آنها و بدینسان حذف امکان حمله عمومی است. چیزی که در جنگ دهقانان آلمان* و در قیامهای آلمان در مه ۱۸۴۹ یک سر اجتناب‌ناپذیر بود، یعنی تکه تکه شدن و جدائی نیروهای انقلابی، که به نیروهای حکومتی این امکان را می‌داد قیامها را یکی پس از دیگری سرکوب کنند، در اینجا، به اسم یک اصل و نهایت خرد انقلابی، اعلام می‌شد. باکونین می‌توانست کاملاً راضی باشد. او در سپتامبر ۱۸۷۰ (در «نامه به یک فرانسوی»**) اعلام کرده بود که تنها وسیله، برای بیرون کردن پروسها از فرانسه، از طریق یک جنگ انقلابی، عبارت از الغای هرگونه رهبری متمرکز و واگذار کردن اداره جنگ به هر شهر، هر دهکده و هر جماعتی است که آن را انجام دهد: اگر بدینسان مهار از احساسات انقلابی [مردم] در مقابل ارتش پروس، که رهبری واحد داشت، برداشته می‌شد، پیروزی تضمین شده بود. در مقابل هوش جمعی مردم فرانسه که آزاد گشته و به هوای خود گذاشته شده بود، هوش فردی مولتکه Moltke محکوم به نابودی می‌شد. فرانسویان در آن زمان نخواسته بودند [این رهنمود باکونین] را بفهمند. اما در اسپانیا باکونینیستها چنانکه

* - منظور جنگ دهقانهای آلمان در سالهای ۲۵ - ۱۸۲۴ است.

** - اشاره به نوشته باکونین است به نام «نامه به یک فرانسوی درباره بحران کنونی» که به صورت ناشناس در ۱۸۷۰ در نوشتاتل چاپ شد.

دیدیم و خواهیم دید پیروزی درخشان خود را جشن گرفته بودند. در این هنگام این قیام که به شکلی ناگهانی و بدون بهانه شروع شده بود پی ای مارگال را در وضعیتی قرار داد که دیگر نتواند با سرسختان مذاکره کند. او مجبور به کناره‌گیری شد. بجای او جمهوریخواهان خالص از نوع کاستلار، یعنی بورژواهای بی‌نقاب به قدرت رسیدند که نخستین هدف آنها عبارت بود از شلیک تیر خلاص به جنبش کارگری‌ای که از آن استفاده کرده بودند، اما اینک به مانعی در برابرشان تبدیل شده بود. یک تیپ زیر فرماندهی ژنرال پاوایا، برای اعزام به اندلس تشکیل شد و تیپ دیگری زیر فرماندهی کامپوس به ضد والانس و کارتازن. ژاندارمهای جمع شده از همه اسپانیا که همگی سربازان قدیمی‌ای بودند که انضباط آنها هنوز متزلزل نشده بود، هسته این نیروها را تشکیل می‌دادند. مانند زمان حمله ارتش ورسائی‌ها به ضد [کمون] پاریس، ژاندارمها می‌بایست تکیه‌گاه محکمی برای سربازان روحیه باخته خط جبهه باشند و در همه جا نوک ستون حمله را تشکیل دهند. مأموریتی که در هر دو مورد در حد [توان] نیروهای خود انجام دادند. این دو تیپ علاوه بر ژاندارمها مرکب بودند از چند هنگ صف که درهم ادغام شده بودند بطوری که هرکدام از تیپها تقریباً ۳۰۰۰ سرباز داشتند. این، همه نیروئی بود که حکومت می‌توانست در مقابل شورشیان بسیج کند.

ژنرال پاوایا حدود ۲۰ ژوئیه [۱۸۷۳] به راه افتاد. روز ۲۴ ژوئیه گردو از سوی دسته‌ای از ژاندارمها و افراد صف زیر رهبری ریپول Ripoll اشغال شد. روز ۲۹ ژوئیه پاوایا به سویل سنگربندی شده حمله کرد، [این شهر] در روز ۳۰ یا ۳۱ ژوئیه به دست او افتاد (تلگرافها تاریخ را نامطمئن اعلام می‌کنند). او ستونی ذخیره برای به اطاعت در آوردن آن حوالی برجا گذاشت

و به سوی کادیکس به راه افتاد که مدافعان آن جز در اطراف شهر و آن هم به شکلی ضعیف نجنگیدند، و روز چهارم اوت بدون مقاومت خلع سلاح شدند. روزهای بعد پاوایا بدون برخورد با مقاومت، سانلوکار د بارمدا، سان روکه، تارایفا، الجزیره [شهر اسپانیائی] و یک رشته شهرهای کوچک را - که هرکدام خود را کاتون خودمختار اعلام کرده بودند - خلع سلاح کرد. در همان زمان مالاکا و گرناد تسلیم ستونهای شدند که او به ضدشان فرستاده بود، بطوری که روز دهم اوت یعنی پس از کمتر از ۱۵ روز [از شروع حمله] و تقریباً بدون مبارزه تمام اندلس به تبعیت حکومت درآمد.

روز ۲۶ ژوئیه، مارتینز کامپوس حمله به والانس را شروع کرد. در اینجا قیام از سوی کارگران به راه افتاده بود. به هنگام انشعاب در انترناسیونال اسپانیا، انترناسیونال حقیقی در آنجا اکثریت به دست آورده بود و شورای فدرال جدید اسپانیا به این شهر منتقل شده بود. کمی پس از اعلام جمهوری، در حالی که مبارزات انقلابی در چشم انداز بود، کارگران باکونینی والانس، با رهبران بارسلونی «ائتلاف» که هزیمت خود را در لباس عبارات فوق‌انقلابی می‌پوشاندند به معارضه برخاستند و به انترناسیونالیستهای حقیقی پیشنهاد کردند که در جنبشهای محلی بطور هماهنگ حرکت کنند. هنگامی که جنبش کاتونی به راه افتاد هریک از آنها با استفاده از سرسختان قیام کردند و نیروهای حکومتی را بیرون راندند. ترکیب کمیته نظامی [خوانتا] والانس ناشناخته مانده، اما از تلگرافهای خبرنگاران انگلیسی چنین برمی‌آید که در درون آن، همچنانکه در درون نیروهای داوطلب والانس، کارگران برتری داشتند. همین خبرنگاران از شورشیان والانس با احترامی سخن می‌گفتند که در مورد سرسختان آن را به کار نمی‌بردند. در این

اخبار از نظم و انضباط حاکم بر شهر و نیز از مقاومتی طولانی که پیش‌بینی‌اش کرده بودند سخن گفته شده‌است. آنها اشتباه نمی‌کردند. والانس، شهر باز* از ۲۶ ژوئیه تا ۸ اوت در برابر تیپ کامپوس دفاع کرد، یعنی بیش از تمام اندلس.

در استان موریس، مرکز استان که به همین نام است بدون مقاومت اشغال شد. کامپوس پس از سقوط والانس به طرف کارتاژن رفت یعنی یکی از نیرومندترین استحکامات اسپانیا که از جانب خشکی با یک دیوار دفاعی سراسری و استحکامات واقع در مناطق مرتفع دفاع می‌شود. ۳۰۰۰ نفر نیروهای حکومتی بدون توپخانه سنگین طبعاً نمی‌توانستند با توپهای صحرائی در برابر توپخانه سنگین استحکامات مقابله کنند و می‌بایست از قسمت خشکی به شهر رخنه نمایند. اما این کار تا هنگامی که مدافعان کارتاژن به مدد در اختیار داشتن ناوگان جنگی، بر دریا مسلط بودند، تأثیر چندانی نداشت. شورشیان [کارتاژن] که به هنگام جنگ در والانس و اندلس فقط به فکر خود بودند، تنها هنگامی به دنیای بیرون اندیشیدند که بر اثر سرکوب قیامهای دیگر، پول و آذوقه آنها شروع به کاهش کرد. تنها در آن زمان بود که به فکر حرکت به ضد مادرید که در ۶۰ مایلی آنها، یعنی در فاصله‌ای بیش از دو برابر فاصله آنها تا والانس یا گرنادا قرار دارد، افتادند. این اعزام نیرو [به مادرید] در فاصله‌ای نه چندان دور از کارتاژن به پایانی رقت بار دچار شد، محاصره از خشکی هرگونه راه خروجی را از این طریق بسته

* - به نظر می‌رسد منظور از «شهر باز»، باید شهر بدون موانع طبیعی یا مصنوعی باشد. مترجم فارسی.

بود، بدینسان به فکر خروج از طریق دریا، روی آوردند. و چه خروجی! مسئله به شورش کشاندن شهرهای کناره‌ای، که اخیراً به اطاعت حکومت درآمده بودند نمی‌توانست مطرح باشد. از این رو ناوگان کانتون خودمختار کارتاژن دیگر شهرهای دریائی از والانس تا مالاگرا - که آنها نیز طبق تئوری کارتاژن کانتون خودمختار بودند - در صورتی که این شهرها به کارتاژن آذوقه و مبلغی پول به عنوان هزینه جنگی نپردازند تهدید به بمباران کرد. تا هنگامی که هریک از کانتون‌های خودمختار مسلحانه با حکومت می‌جنگید، اصل حاکم بر کارتاژن عبارت بود از هرکس به کار خودش! اینست آنچه سرسختان کارتاژن و دنباله روان باکونینی آنها از فدرالیسم می‌فهمیدند.

حکومت کارتاژن برای تقویت صفوف مبارزان آزادی، ۱۸۰۰ زندانی اعمال شاقه را که از بدترین راهزنان و جانیان اسپانیا بودند از زندان شهر آزاد کرد. پس از افشاگری‌هایی که در سند مربوط به «ائتلاف» به عمل آمده جای هیچ شکی باقی نمی‌ماند که این اقدام انقلابی به اشاره باکونینیستها صورت گرفته است. در این سند نشان داده شده که چگونه باکونین رؤیای «آزاد ساختن احساسات شیطانی» را در سر می‌پروراند. و چگونه راهزن روسی را نمونه همه انقلابیان حقیقی می‌داند. آنچه در مورد روسیه صادق است در اسپانیا هم درست است! بنابراین وقتی که حکومت کارتاژن «احساسات شیطانی» ۱۸۰۰ جانی زندانی را آزاد ساخت و بدینسان تضعیف روحیه نیروهای خود را به حد نهایت رساند، کاملاً مطابق با روح نظرات باکونین عمل می‌کرد. و هنگامی که حکومت اسپانیا بجای انهدام استحکامات خود منتظر سقوط کارتاژن در اثر تجزیه درونی مدافعان آن بود، سیاستی کاملاً حساب شده را، دنبال می‌نمود.

IV

حال به گزارش فدراسیون جدید مادرید درباره جنبش گوش کنیم:

«در دومین یکشنبه ماه اوت [۱۸۷۳] کنگره ای می بایست در والانس گرد هم آید تا موضع فدراسیون اسپانیائی انترناسیونال را در مورد حوادث سیاسی مهمی که از ۱۱ فوریه، تاریخ اعلام جمهوری در اسپانیا روی داده تعیین کند. اما قیام کانتونی بی معنی ای که به چنین وضع رقت باری به شکست انجامید و در آن اعضای انترناسیونال تقریباً همه استانها، با شور و حرارت شرکت کردند نه تنها فعالیت شورای فدرال را با پراکنده ساختن بخش اعظم اعضای آن فلج ساخت، بلکه سازمان همه فدراسیون محلی را هم درهم شکست و بدتر اینکه همه نفرت و همه پیگردهائی را که هر قیام توده ای ننگین شکست خورده، همراه دارد، به خود جلب کرد ...

«هنگامی که قیام کانتونی به راه افتاد و حکومت های کانتونی (خوانتاها) تشکیل شدند، این آقایان (باکونینیستها) که چنان فریادهای شديدی به ضد قدرت سیاسی می کشیدند و ما را به اقتدارگرایی متهم می ساختند با عجله وارد این حکومتها شدند. در شهرهای مهمی مانند سویل، کادیکس، سانلوکار و بارامدا، گرناد و والانس در خوانتاها کانتونی اعضای زیادی از انترناسیونال عضویت داشتند، که بدون هیچ برنامه دیگری جز خودمختاری استانی یا کانتونی، خود را ضد اتوریتر می نامیدند. اعلامیه های رسمی حکومت های کانتونی و دیگر اسنادی که امضای «انترناسیونالیستها» در پای آنهاست مؤید این چیزی است که گفتیم.

تضادی چنین آشکار بین تئوری و پراتیک، بین ترویج و عمل، نمی توانست اهمیت چندانی داشته باشد اگر از آن نتیجه ای عاید اتحادیه ما می شد و یا پیشرفتی در کار سازماندهی نیروهای ما و یا نزدیکی ای به سمت هدف اصلی ما یعنی آزادی طبقه کارگر از آن حاصل می گشت. اما نتیجه ای که بدست آمد درست در جهت مخالف است، همانگونه که نمی توانست جز این هم باشد. شرط بنیادی [برای پیروزی]: همکاری پرولتاریای اسپانیا؛ که جلب او برای عمل، به نام انترناسیونال بسیار آسان بود، وجود نداشت. عیب دیگر عبارت بود از نبود اتفاق آراء در بین فدراسیونهای محلی؛ جنبش به عهده ابتکار عمل فردی یا محلی بدون هیچ گونه رهبری گذاشته شده بود (جز رهنمودهای «ائتلاف» سری که شرممان باد، هنوز بر انترناسیونال اسپانیا سلطه دارد)، بی هیچ برنامه ای جز برنامه دشمنان طبیعی آن یعنی بورژوازی جمهوریخواه. بدینسان جنبش کانتونی به ننگ آورترین وجه و تقریباً بدون مقاومت شکست خورد و با خود وجهه سازمان بین المللی اسپانیا را هم به سقوط کشاند. امروز هیچ عمل افراطی، هیچ جنایتی، هیچ خشونتتی رخ نمی دهد که جمهوریخواهان آن را به گردن اعضای انترناسیونال نیندازند. همچنین خبر موثق داریم که به هنگام ورود به سویل در زمان جنگ، سرسختان به روی متحدان خود انترناسیونالیستها (باکونینیستها) آتش گشودند. ارتجاع با بهره برداری زیرکانه از بلاهت ما، جمهوریخواهان را به ضد ما تحریک می کند و به ما در برابر توده وسیع بی اعتنا، تهمت می زند، و در کاری که در زمان ساگاستا نتوانسته بود انجام دهد به نظر می رسد بتواند موفق شود یعنی نام انترناسیونال را در برابر توده کارگران اسپانیا بی اعتبار کند.

در بارسلون بخشهای زیادی از کارگران با اعتراض بلند به گردانندگان روزنامه فدراسیون (ارگان اصلی باکونینیستها) و موضع غیر قابل توضیح آنها، انترناسیونال را ترک کرده‌اند. در خِرَزْ **Jerez**، در پوئرتو د سانتاماریا و دیگر جاها، فدراسیونها تصمیم به انحلال خود گرفته‌اند. در لوخا **Loja** (استان گرناد) که هنوز در آن چند انترناسیونالیست ساکنند از سوی اهالی اخراج شده‌اند. در حالی که هنوز آزادی بیشتری در مادرید وجود دارد فدراسیون سابق (باکونینی) کوچک‌ترین علامت حیاتی از خود نشان نمی‌دهد، فدراسیون ما نیز، به بی‌عملی و سکوت کشانده شده تا از خطاهای دیگران پشتیبانی نکند. در شهرهای شمال جنگ کارلیستی که هر روز با حدت بیشتری به پیش می‌رود مانع هرگونه فعالیت از جانب ماست. سرانجام در والانس، که در آن حکومت پس از پانزده روز جنگ پیروز شد، آن عده از اعضای انترناسیونال که فرار نکرده بودند مجبورند خود را مخفی سازند و شورای فدرال کاملاً منحل شده است.»

اینست گزارش مادرید. می‌بینیم که با تاریخچه‌ای که نقل کردیم در انطباق کامل است.

بنابراین نتیجه تمام تحقیق ما چیست؟

۱) باکونینیستها همین که در برابر یک وضعیّت واقعی انقلابی قرار گرفتند مجبور بودند تمام برنامه قبلی خود را به دور افکنند. آنان نخست تئوری‌ای را که تحریم هرگونه فعالیت سیاسی و به ویژه شرکت در انتخابات را یک تکلیف می‌دانست، قربانی کردند. سپس نوبت آنارشی و الغای دولت بود. آنها [در عمل] کوشیدند تعداد زیادی دولت از انواع جدید و کوچک آن ایجاد کنند، سپس اصلی را که برطبق آن کارگران نباید در هیچ انقلابی که

هدف آن آزادی مستقیم و کامل پرولتاریا نباشد شرکت کنند، رها نمودند و وارد جنبشی شدند که همه می‌دانستند بورژوائی خالص است. سرانجام اصلی را که خود اعلام داشته بودند و بر طبق آن استقرار حکومت انقلابی چیزی جز فریب و خیانتی جدید به پرولتاریا به شمار نمی‌آید، به زیر پا انداختند و با کمال آرامش وارد کمیته‌های حکومتی‌ای شدند که تقریباً در همه جا در اقلیت ناتوانی بودند و از نظر سیاسی مورد بهره‌برداری بورژوازی قرار گرفتند.

۲) اما رد این اصولی که پیش از آن موعظه کرده بودند به شکلی چنان پست و دروغ آمیز و زیر فشار چنان وجدان پلیدی صورت گرفت که نه خود باکونینیستها و نه توده‌هایی که از سوی آنها وارد جنبش شدند نه برنامه‌ای داشتند و نه بطور کلی می‌دانستند که چه می‌خواهند. نتایج طبیعی این امر چه بود؟ یا باکونینیستها همچون در بارسلون مانع هرگونه جنبشی شدند و یا مانند مورد آلکوی، سانلوکار د بارمدا بدون نقشه و به شکلی بی‌معنی به درون شورشهای منفرد کشیده شدند، یا در مواردی که رهبری جنبش شکست می‌خورد، مانند حرکت آنها در بیشتر جاها، به دنبال سرسختان بورژوا می‌رفتند. بنابراین فریادهای اعتراض آمیز فوق‌انقلابی باکونینیستها، وقتی که پای عمل در میان است یا به صورت خود پنهان کردن نمایان می‌شود، یا شورش‌هایی از پیش محکوم شده، یا اتصال به یک حزب بورژوائی که کارگران را از نظر سیاسی به بیشرمانه‌ترین صورت مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد و علاوه بر آن با لگد پرانی با آنها رفتار می‌کند.

۳) از اصول ادعائی* آنارشی، فدراسیون آزاد، گروه‌های مستقل و غیره چیزی جز تکه پاره‌های قناس و بی‌معنی‌ای از وسائل مبارزه انقلابی باقی نمی‌ماند که به حکومت امکان می‌دهد که با استفاده از مثنی سرباز، شهرها را یکی پس از دیگری و تقریباً بدون هیچ مقاومتی به اطاعت خود درآورد.

۴) نتیجه اخلاقی این داستان نه تنها این بود که انترناسیونال اسپانیا - چه حقیقی و چه دروغین - که خوب سازمان یافته و پرشمار بود وارد پرتگاه سرسختان شد و امروزه عملاً منحل گشته، بلکه این هم هست که افراط کاری‌های خیالی بسیاری - که بدون آن عامیان همه کشورها نمی‌توانند تصوری از قیام کارگری داشته باشند - به آن نسبت داده شده، و در نتیجه تجدید سازمان بین‌المللی پرولتاریای اسپانیا شاید برای سالها غیر ممکن شده است.

۵) در یک کلام، باکونینیستها در اسپانیا نمونه‌ای بی‌نظیر از شیوه انقلاب نکردن به ما دادند.

نوشته شده در سپتامبر و اکتبر ۱۸۷۳ منتشر شده در شماره‌های ۱۰۵، ۱۰۶ و ۱۰۷ روزنامه فولکشتات ۳۱ اکتبر و ۲ نوامبر ۱۸۷۳. منتشر شده در بروشور جداگانه در لایپزیک در سال ۱۸۷۴، تجدید چاپ شده در کتاب انترناسیونال.

* - در فولکشتات «اصول بزرگ» آمده است.